













آخیش،
یکی هنوز
این جاست.



این همون
انتقالی
جدیده که
قراره کنار من
بشینه؟

فکر کنم
اسمش
آمورا
فوجینو بود.

موندهم چرا
تا دیروقت
این جا
تنها مونده.





فصل ۱: تونل تسخیرشده زیر قبرستان





فکر می کردم
آمورا سان
خیلی
کم حرف و
غیر اجتماعی
باشه...

ولی حالا که
خودمون
دوتاییم...

می بینم
خیلی هم
راحت و
اجتماعیه.

حس و حالش
باعث می شه
منم احساس
آرامش
پیدا کنم.



مطمئنم که
به خاطر
صدای
لطیف و
آروم شه...

که من اصلاً
استرس ندارم.
حتی با این که
دارم با پای
خودم می‌رم
به یه جای
تسخیر شده.



نچ! حتی
با این که
این جا زادگاه
منه...

خیلی به
خیابونایی که
توش کار مهمی
نداشته باشم
سر نمی‌زنم.



اوه!

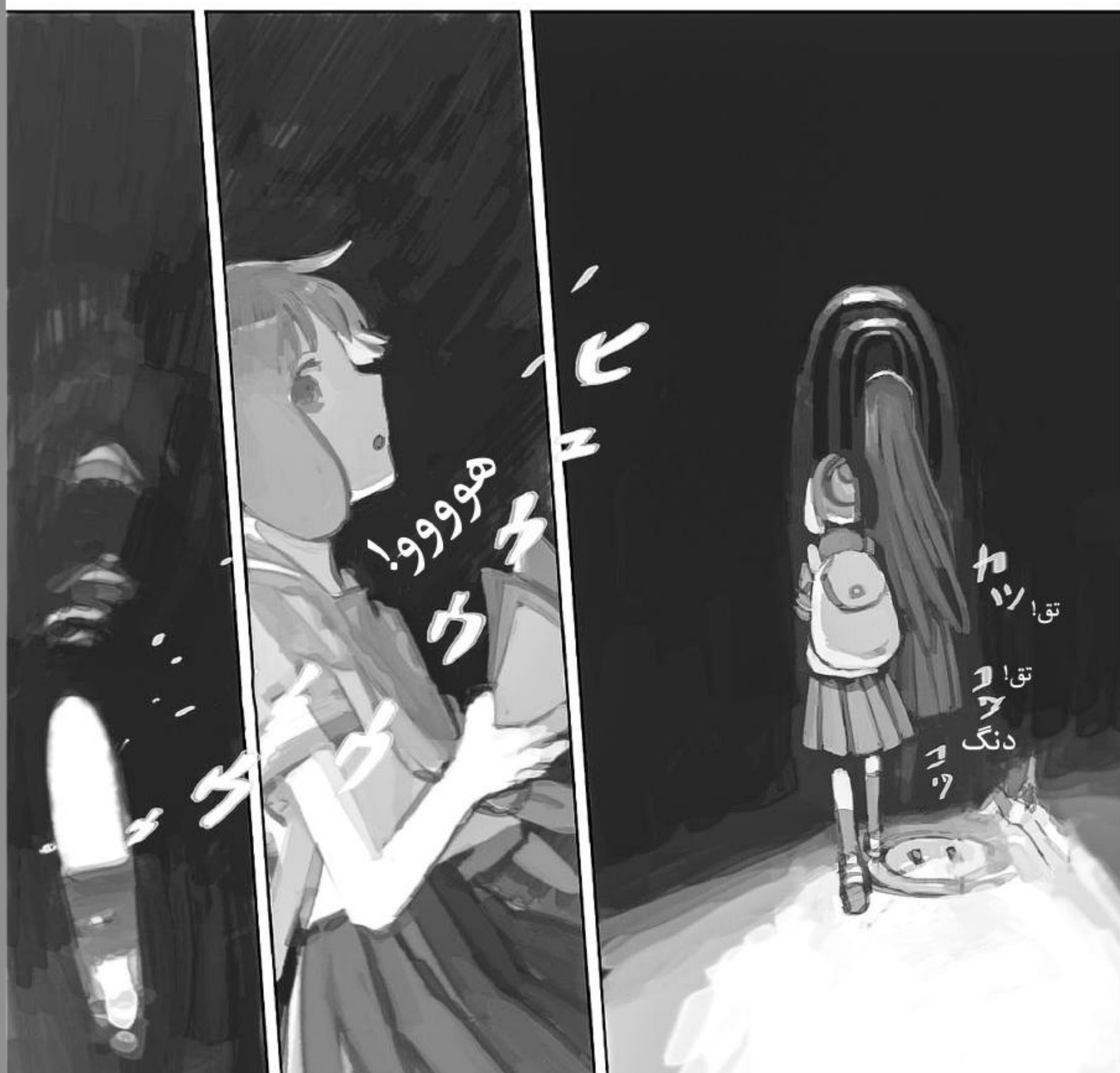
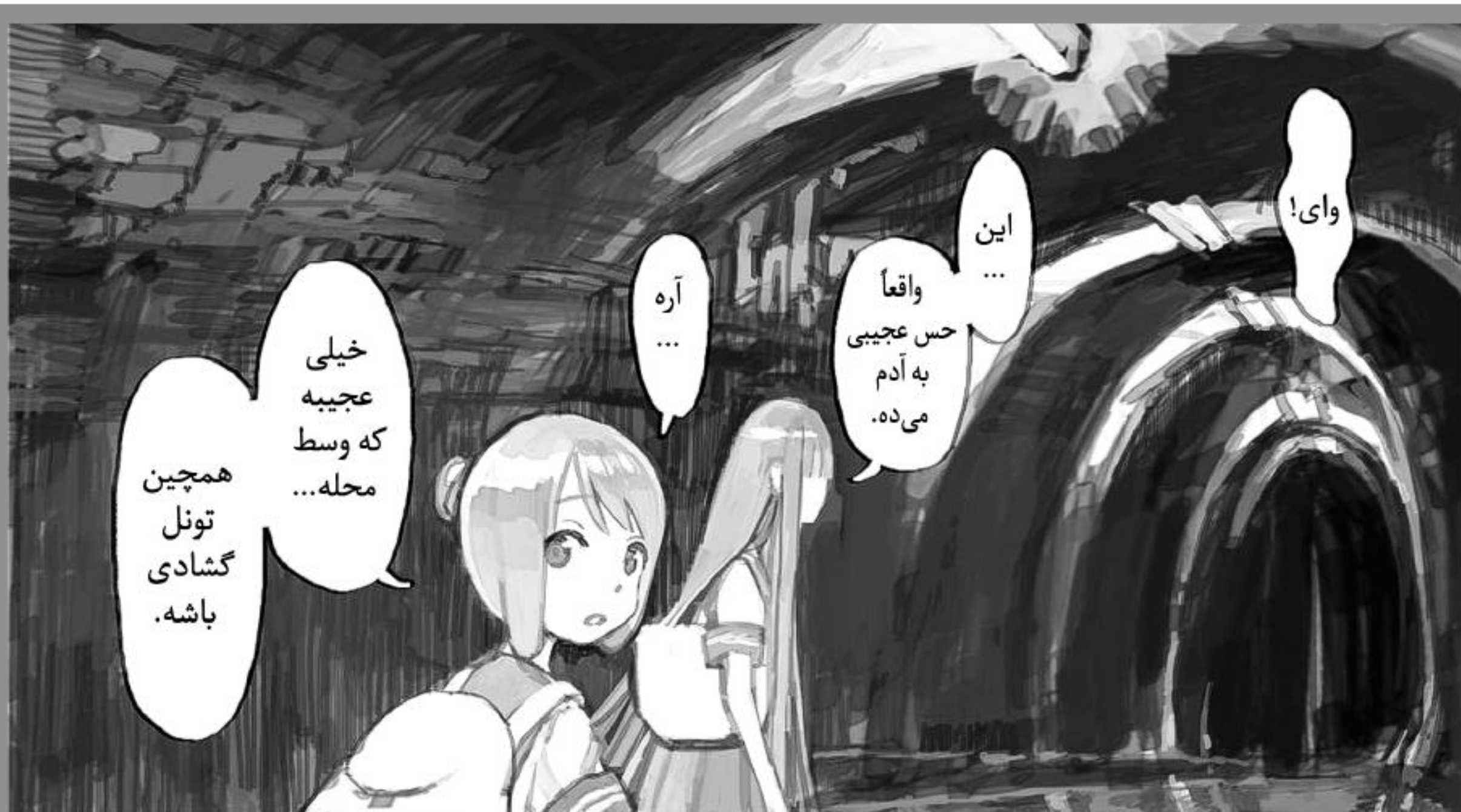


هوم
...

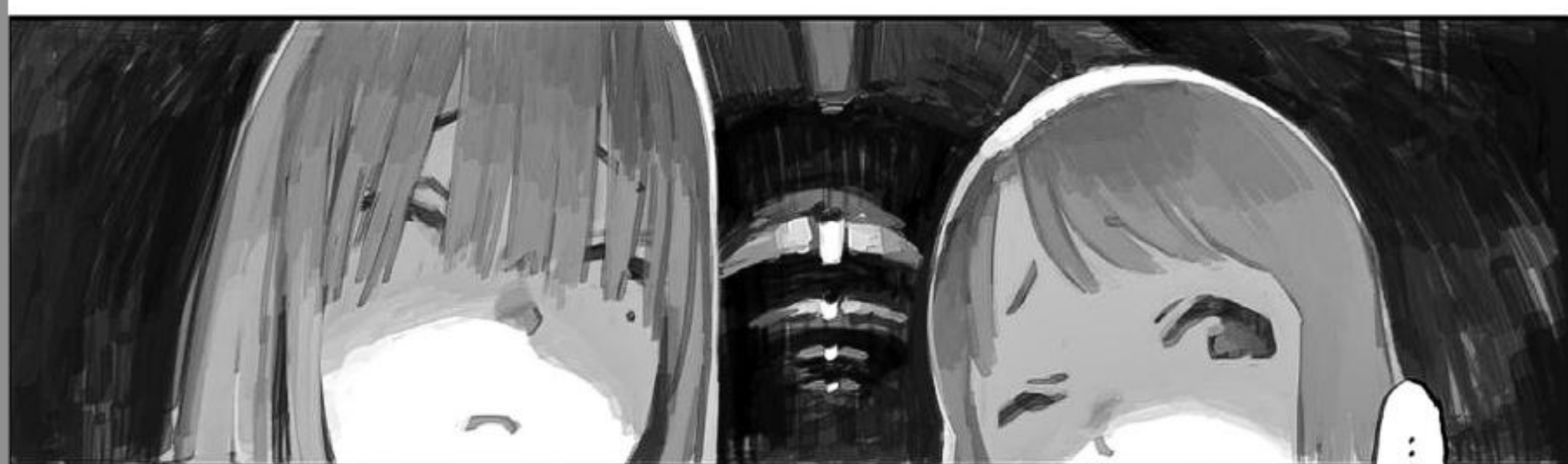
منطقه
هاکاشیمو
این وریه؟

معمولاً
این ورا
نمی‌آی؟













تا وارد یه خیابون
آشنا شدیم، انگار
دوباره به زندگی
عادی برگشتیم،
همراه هیجان حس
غروب آفتاب. کاملاً
فراموشش
کرده بودم.

